

روزگارے درانجا میزیست . و چون پایان کارش دانسته نیست شاید در همین شهر بوده که آخرین روز های خود را بسر داده و بدرود زندگی گفته است .

## انتقاد

بقلم : نصره الله کاسمی

بر کتاب « رشکٹ پر بھاء ؟ »

چندی پیش یکی از آشنایان من که فارغ التحصیل دارالمعلمین سابق است برایم کارت تبریکی فرستاده بود . کارت مزبور مشتمل بر تصویریک شاخه گل و شش سطر عبارت است که بر آن طبع کرده اند . شش سطر عبارت این است :

« در این روز سعید و عید ملی ایرانیان و اسلامیان که شکوفه های گل و ریاحین سر از خاک بیرون کشیده و با زبان نباتی خود بسایر طبقات تبریک میگویند من هم بنوبه خود تبریکات صمیمانه خود را تقدیم حضور مبارک نموده سلامتی و سعادت وجود محترم را از خداوند متعال خواستارم »

پس از خواندن عبارات مزبور در این اندیشه شدم که چرا امروز زبان فارسی بدینگونه سست و پریشان شده اسلوب تحریر بدینسان بی نظم و ترتیب گردیده است و از چه روی مردم مدرسه رفته دانش آموخته تا این پایه به قواعد و قوانین دستور زبان مادری خود بیگانه هستند !

بقول یکی از نمایندگان سابق از « حسن خوبی ! » این عبارات چیزی کم نبود و بگفته یکی از رفقا اگر جمله « با زبان حیوانی خویش » پس از جمله . . . . من هم بنوبه خود . . . . افزوده می شد شایسته بود که نو آموزان مدارس

این جمل را برای نمونه اسلوب بدیع انشاء پارسی بیاموزند !!  
 من در این اندیشه بودم و علت این انحطاط ادبی را می‌جستم که در  
 کتابخانه طهران چشمم بعنوان سرخ کتاب رشك پر بهاء! تالیف آقای مشفق  
 کاظمی افتاد جلدی از آن کتاب را خریدم و بمطالعه آن پرداختم راستی از  
 شما چه پنهان بر این طرز اندیشه و اسلوب نگارش رشك بردم ولی افسوس که  
 این رشك من چندان بهائی ندارد و بقول یکی از دوستان « رشك کم  
 بهاء » است

پس از خواندن دو سه صفحه از آن کتاب بر نویسنده عبارات کارت  
 مزبور آفرین گفتم و از انتقادی که بر آن کرده بودم پشیمان شدم چه بگفته  
 نظامی عروضی آن کارت را بر این کتاب چندان فضیلت است که ( قل هو الله  
 احد ) را « بر تبت یدا ابی لهب » .

من مؤلف محترم این کتاب را از دور می‌شناسم و جز کتاب رشك  
 پر بهاء « تألیفات دیگر او ! » یا بقول آقای مدیر محترم کتابخانه طهران « دیگر  
 تصانیف آقای مشفق کاظمی ! » را نخوانده‌ام ولی امیدوارم که آنها همانند رشك  
 پر بهاء نباشند . من برخلاف برخی از دوستان که بیش از يك یادو صفحه  
 کتاب رشك پر بهاء را نخوانده‌اند و یا « سزاوار خواندن » نمیدانند تمام کتاب  
 مزبور را از جمله « تألیفات دیگر او » تا جمله « مرکز فروش تصانیف آقای مشفق  
 کاظمی » خواندم و در ضمن خواندن بر آن انتقاد نوشتم و از مجموع انتقادات  
 مقاله ترتیب داده اینك آن را انتشار میدهم ولی این را باید گفت که اینجا کلمه  
 انتقاد بمعنی لغوی آن استعمال نشده است زیرا انتقاد کلام یعنی ظاهر کردن  
 عیوب و محاسن آن و جدا کردن خوب آن از بد و صحیح آن از سقیم و  
 من شهدالله در ۱۴۴ صفحه کتاب رشك پر بهاء يك جمله صحیح يك

شبيهه متناسب يك استعاره مطبوع يك فكر بلند نيافتم و مقصد و مقصود نويسنده محترم آن را ندانستم و چون مانند آقای رشید یاسمی با آقای مشفق کاظمی از نزدیک آشنا نیستم و خصوصیتی ندارم این مطالب را پوست باز کرده و بی لافه نوشتم چه آقای یاسمی در انتقادی که بر این کتاب در روزنامه شفق سرخ نوشتند طورے سخن ادا کرده اند که بقول معروف «هم خدارا خواسته اند و هم خرما را»

اگر من فرصت بسیار میداشتم و بیش از این در عبارات و مطالب کتاب دقت میکردم بیم آن میرفت که مقاله انتقادی باندازه حجم کتاب منتقد بشود و شاید بهمین جهت کسانی که از من شایسته تر بوده اند بر این کار اقدام نکرده اند

من باندیشه خود این کار را انجام وظیفه میدانم و بقول دیگران به بهبوده کاری دست میزنم باشد روزی مردمی پیدا شوند و دامن همت برکمر زنند و نظم و نثر پارسی را از چنگ این آشوب و پریشانی رهایی بخشند و دیگر باره متاع شعر و ادب را رونقی بسزا دهند و نقد زبان پارسی را در بازار جهان روحی بخشند آن روز آشکارا شود که این ناچیز هم از منتظرین چنین روز و به بهبود حال علم و ادب آرزومند بوده ام. من در این مقاله فقط مطالب و عباراتی را انتقاد کرده ام که غلط بودن آن واضح و فاحش میباشد و شاید کسانی هم که اندکی بدستور زبان فارسی آشنا باشند از اینگونه غلط گفتن و نوشتن دوری می جویند و پیرامون این طرز نگارش نمیگردند و با وجود اینکه همه جا این نکته را رعایت کرده ام معذک مقاله مفصل شده است و اگر میخواستم چنانکه باید و شاید یاد داشتهای انتقادی را انتشار بدهم مقاله بسیار مفصل می شد زیرا چنانچه مرقوم افتاد کمتر سطری از این کتاب است که يك یا دو غلط

فاحش نداشته باشد و من از این اغلاط فقط آنهایی را انتخاب کرده در این مقاله آورده‌ام که غلط بودن آن مانند  $2 \times 2 = 8$  از کثرت بداهت و محتاج ثبوت نیست من شگفت از این دارم که چه چیز شخص را بر این میدارد که این گونه کتاب بنویسد و طبع کند و انتشار بدهد و از برای فروش آن در هر روزنامه اعلان نماید و بهر کس خواندن آنرا توصیه کند. اگر منظور نویسنده تزکیه و تهذیب اخلاق مردم است که نه این کتاب دارای نتیجه اخلاقی است و نه نویسنده محترم آن دنبال این منظور بوده است و خود در مقدمه کتاب صریح مینویسد: «من خود را ملزم نمیدانم که نتیجه یک سرگذشت حقیقی را خارج کنم و برای جلب توجه خوانندگان با حروف درشت آن را طبع نمایم. من نه دعوی هدایت جامعه و نه تعالیم اخلاق را دارم!»

اگر مقصود مؤلف ترویج ادبیات و تکمیل آن است که این کتاب نقض غرض مؤلف محترم آن می باشد و شخص از خواندن آن بیاد «اشعار ملک دلشاد معارف تفرشی» میافند و این یاد آوری چندان بنفع مؤلف تمام نمیی شود. اگر منظور شهرت است که شهرت به بدنوشتن و فارسی ندانستن برای مردم فارس زبان آنهم نویسنده و منشی بسیار نکوهیده است و از جمله شهرت‌های کاذب و نظیر «اشتهار برادر حاتم طائی» است اینگونه شهرت بشعله چراغ نیم‌مرده ماند که بانگ نسیم ملایم خاموش شود و بارفتن صاحب آن از یادها برود و به این همه زحمت و مشقت نیرزد؟

اگر مقصود سود و تجارت است که جز اینکار کسبهای دیگری است که هم سود بیشتر دارد و هم کاسب آن محترم‌تر است و هم مردم دیگر را باو کاری نمی باشد؟

امروز هر کس بر این طرز نگارش نیمه اروپائی و نیمه پارسی اعتراض

کند و باین ( انقلاب ادبی ) خوش بین نباشد و بر کتاب رشک پر بهاء و امثال آن انتقاد بنویسد شاید جماعتی تصور کنند که منتقد بقدری متعصب در اسلوب نگارش قدما و شیفته سجع و دلباخته قافیه است که نمی خواهد کسی يك گام از خط گذشته پامیرون نهد و کلمه بر خلاف اسلوب تاریخ و صاف و دره نادری انشاء کنند در صورتی که خدا میداند مرا در انتقاد این گونه تعصب و شیفتهگی و دلباختگی نیست و همان قسم که بر کتاب رشک پر بهاء انتقاد دارم بر کتاب ( الحجة البالغة ) مؤلف آقا سید ناصر الدین حجت نجف آبادی اصفهانی که تازه در خراسان بطبع رسیده و در کتابخانه طهران موجود است نیز انتقاد دارم و محض نمونه يك قسمت از صفحه « ۱ » و « ۲ » این کتاب را اینجا نقل می کنم :

« ..... قبل از آنکه شمس مقاصد معنویه از افق عبارات منویه طالع شود و پیش از آنکه آفتاب افادات مقصوده از مطلع جملات معهوده لامع و مرتفع گردد و اسبق از آنکه طیور معانی از و کر الفاظ پرواز کند و بر افنان افکار و اغصان افهام باز نشینند و بتقرید حقائق حقه قرآنی و نشید دقائق احکام فرقانیه عقول اولی الاقئده را جذب و تسخیر نمایند بلکه در همان مطلع فجر تقریر و اول صبح صادق تحریر لازم است اذان اعلان مقصود از وضع این مقاله و نشر این رساله از بالای گادسته مسجد جامع این کتاب مسامع اولی الالبابرا پر نماید تا خفتگان بیدار و غافلان هشیار و بیداران خبردار گردند و چشم باز کرده قصد نماز کنند از خواب غفلت برخیزند و با آب عبرت تجدید طهارت کنند و اگر در خواب سنگین غفلت بآلایش بهائیت آلوده شده اند بسرچشمه هدایت بیایند و در ماء الحیوة انابت غسل جنابت نمایند و ذاهبین الی الرب و مسرعین الی الحق بصفوف جامعه اسلامیت ملحق شوند و بشرط کعبه اسلام

و چه دل را مقبل کنند و با را که عین را کعب و با ساجدین ساجد باشند تا بحقیقت بندگی واصل و کنه جوهره عبودیت را حاصل کنند و خلعت قرب پوشند و از کوثر یقین بنوشند . . . . . «

اما این مطلب نگفته نماند که انتقاد بر عبارات مزبور فقط از لحاظ کهنه بودن اسلوب نگارش و تکلف نویسنده در این قبیل اسجاع و ترادافات نامطبوع و استعمال اینهمه تشبیه بارد و استعاره خنک و مراعات نظیر بی مورد و براعت استهلال غیر لازم می باشد و میباید گفت که نویسنده آن ذوق مستقیم و سلیم ندارد و الا مفردات آن کتاب غلط نیست و طرز جمله بندی آن صحیح است من یقین دارم اگر کسی تمام کتاب « الحجۃ البالغه » را بدقت بخواند محال است جمله نظیر جمله « همایون همان درب را دق الباب مینمود ! » که در صفحه « ۹۴ » سطر « ۱ » کتاب رشک پر بهاء مسطور است بیابد و یا اگر شخصی کتاب دره نادری را مطالعه کند ممکن نیست عبارتی مانند عبارت « در هر حال چاره نداشت و چون جز با وسیله دیگری نبود برگشت و به سرعت خیابان را سرازیر شد » که در صفحه « ۸ » سطور « ۱ و ۲ » کتاب رشک پر بهاء نوشته شده است پیدا کند.

این کتابها که جای خود را دارند و بموقع دلیل بر تتبع و احاطه نویسندگان آنها بر کتب لغت است . بنظر من در کتاب « شاعر انقلابی !! » حکیم بدرالدین فیروز هم که در کتابخانه آقای وحید مدیر محترم مجله موجود و باعث تفریح دوستان و مهمانان ایشان است تشبیهی بدینگونه « . . . ساق پاهای طریف او که بجوراب زرد رنگی مستور شده بودند ! » در میان پوتین پارچه ای مشکی « ؟ » چون دو ساقه گل در گلدان بنظر می آمدند « ؟ ! » . . . « که در صفحه « ۶۱ » سطور « ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ » کتاب رشک پر بهاء است یافت نمی شود . هر کس بخواد از

کتاب و صاف استفاده کند با کمک کتب لغت می تواند از يك صفحه آن دو مطالب یا بیشتر راجع بتاریخ مغول بفهمد ولی با همه زحمت و مشقت بالاخره از آن کتاب مشکل می تواند مطالب در بیاورد و فقط انتقادهای که دارد این است که مؤلف تاریخ و صاف معنی را قربان لفظ کرده است و بیش از آنکه بمعنی و مطالب مفید پردازد و وقایع تاریخی را در کتاب خود بگنجاند به لفاظی و استشهاد اشعار عربی و استعمال لغات مشکل و مطالب غیر مفید پرداخته است و در واقع کتاب لغت و شعر نوشته است نه تاریخ ولی عبارات بی معنی و جملات غلط در آن کتاب نخواهد دید اما خدا میداند من بنده که در شعر و ادب دستی دارم و بی ذوق و کج سلیقه هم نیستم و همچنین چند نفر دیگر از دوستانم که همه از اهل فضل و ادب و ذوق و شعرند از این جمل آقای مشفق کاظمی که در صفحه «۹۶» سطور ( ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ ) کتاب رشک بر بهاء مرقوم فرموده اند هیچ نفهمیدیم اینک آن جمل و ذوق خوانندگان محترم مجله:

« در جدال بین دو جنس که فتح مرد بصورت آغوش گرفتن زن ظاهر می شود دفاعیکه حوا بر حسب ساختمان فکری در مقابل آدم بظهور میرساند هر اندازه که کوچک باشد و هر چند که مصنوعی بوده و با تصمیم تسلیم در آخرین مرحله ابراز شده باشد اثر مطبوعی را ایجاد مینماید و بقدری فریبنده است که غالباً مرد را به این فکر می اندازد ؟ ؟ »

چند سال پیش میخواستیم عکاسی یاد بگیریم مجبور شدم يك جلد کتاب عکاسی که مسیو پاپاریان دواساز نوشته است بخرم و از روی آن قواعد و قوانین این فن را بیاموزم در ضمن خواندن کتاب مزبور از طرز نگارش و جمله بندی و عبارات آن خنده ام میگرفت و برای تفریح رفقا همیشه آن را میخواندم

( بقیه در شماره بعد )